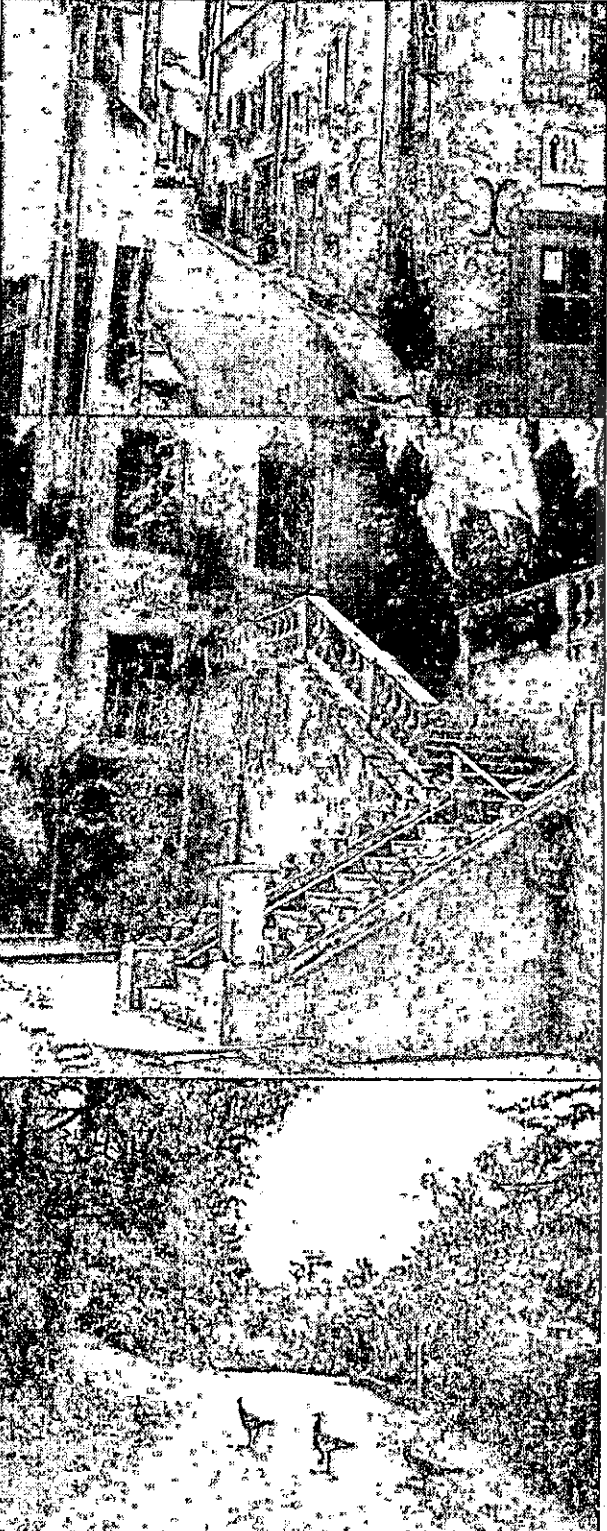


مونتولیو: بهشت کتاب های دست دوم



پادداشت دست ساز می فروشد- گران ترین دفتر پادداشت اش را که ۱۱۵ دلار قیمت دارد، با کاغذهایی از علف ساخته و با کاغذ نازکی قرمز صحنای کرده- و طرحی از دوره انسانی رنسانس هم رویش کنده کاری کرده صنعت کاران دیگری نیز به مونتولیو آمده اند، به طوری که در حال حاضر یک خطاط، یک صحاف، یک چاپگر و یک کاغذ ساز در آنجا کار و زندگی می کنند. علاوه بر آنها مونتولیو حتی یک قصاب، یک نانوا و یک شمع ساز هم دارد.

ولی جالب توجه، کارخانه پارچه و کاغذ سازی متروکه ای دهکده است که تبدیل به نمادی از تغییر و تحولات دهکده شده است. این کارخانه را به یک کتابفروشی کتاب های دست دوم عظیم تبدیل کرده اند- از آن کتابفروشی های دست دومی که کتاب های قدیمی و خاک گرفته در آنجا تلنبار شده و عاشقان کتاب های کمیاب لذت می برند در آنجا پزیه بزنند و کتاب ها را ورق بزنند و به دنبال کتاب مورد علاقه خود بگردند جایی که زمانی ماشین های کارخانه قرار داشتند، حالا کتاب های آلمانی قدیمی در گوشه ای روی هم انباشته شده اند: کتاب های کامیک در حفره ای روی هم ریخته شده اند و مجله های سیاسی اجتماعی روی پلکان ها چیده شده اند. از کارخانه تا دفاتر مونتولیو، دهکده کتاب فقط چند قدمی است. در اینجا است که تغییر و تحولات و توسازی دهکده برنامه ریزی و هدایت شده و در حال حاضر از آن به عنوان دفتر راهنمای توریست ها استفاده می شود. علاوه بر این، دهکده حالا موزه ای هم به نام موزه میشل بریان دارد موزه هنرهای چاپی و گرافیکی که به افتخار پایه گزار آینده نگر مونتولیوی جدید- که در سال ۱۹۹۲ در گذشت- نامگذاری شده.

اهالی دهکده در تابستان ها در میدان جلوی کلیسا، میزهای چوبی می گذارند و کتاب، کارت پستال های قدیمی و پاته می فروشند. طرف های خروب هم پیر مردهای دهکده جمع می شوند و پول (نوعی بازی سنتی فرانسوی که شبیه بیلیارد است یا این تفاوت که روی زمین و به جای چوبه بیلیارد، با دست بازی می کنند. پنجره های کرکره ای این دهکده هنوز هم دارد شکم می اندازد و پوسته- پوسته می شود و هوای آن هنوز هم بوی کاغذ کهنه می دهد ولی این بوی کهنگی و تا دیگر از آن کارخانه متروکه نمی آید بلکه از آن هزاران هزار کتاب خاک گرفته و قدیمی و کهنه سرچشمه می گیرد.

خبر کتاب های دست دوم می نامند، پس از آن به نرول آنسولر، یک دلال کتاب بلژیکی توصیه کرد شهرک رود (rodu) در بلژیک را تبدیل به دهکده ای شبیه به می- آن- وای کند.

و بعد در سال ۱۹۸۹، این بریان بود که به بوث نامه ای نوشت و از او خواست تا به او کمک کند مونتولیو را تبدیل به یک شهر کتاب دیگر نمایند.

چند ماهی نگذشته بود که بوث فروشگاه کتابی در مونتولیو باز کرد و سپس آنسولر از بلژیک آمد و کتابفروشی دیگری در آنجا باز کرد. لوسیا استیوارت، نا دختری بوث نیز در سال ۱۹۹۲ قهوه خانه ای ور شکسته و متروک را خرید و نخستین رستوران دهکده را در آنجا به راه انداخت- رستورانی که غذاهای خوشمزه محلی و شیرینی های دست ساز خانگی به مشتری ها عرضه می کند.

و بعد رفته رفته سروکله دیگران پیدا شد- یعنی هم توریست ها و هم کسانی چون پاپی براندس- از دوستان استیوارت که آمده بود کتابش را در آنجا بنویسد ولی بعد یکدفعه متوجه شد که دارد در آن رستوران کار می کند.

یک سالی بعد، براندس انجمنی به نام International inkwell، دوات بین المللی به راه انداخت؛ این انجمنی غیر رسمی بود که نویسنده های آمند و آثار خود را در آن می خواندند؛ انجمنی که به مرور زمان گسترش پیدا کرد و حالا رسماً کارگاه و کلاس نویسندگی در آنجا به راه است. به گفته براندس، نویسنده ها عاشق این شهرک هستند؛ هم به خاطر کوششی که در آنجا برای فقط زندگی دهکده بر کار برده شده و هم به دلیل عشق و دلبستگی ای که به کتاب و کتابداری نشان داده- براندس اسم مونتولیو را بهشت کتابداران گذاشته است.

مایکل هیستد که قبلاً طراحی می کرده و حالا در این شهرک زندگی می کند معتقد است خیلی کارها در آنجا می شود انجام داد. او در سال ۱۹۹۵ همراه با همسرش که طراح دکور است پس از خواندن مقاله ای درباره تجدید حیات مونتولیو، به آنجا مهاجرت کرده هستند در آنجا کتابفروشی انگلیسی، یک کتاب دست دوم فروشی باز کرده که ضمناً تنها کتاب فروشی انگلیسی زبان شهرک است و همسرش آسترید هیستد در کنار آن مغازه، خانه ای قدیمی را گرفته و قشنگ و دلچسپ اش کرده و اسم اش را قلم عمر من گذاشته. آسترید در آنجا خوش نویسی و تذهیب کاری یاد می دهد و دفترهای

خواندن این مقاله - درباره دهکده ای که شور زندگی و عشق به کتاب، آن را تبدیل به بهشتی ساخته غبطه برانگیز، حسرتی نیاز آلود و درمندانانه را در ما بیدار می کند و پرسش های بی شمار را به ذهن متبادر می سازد، چرا مونتولیوی در ایران وجود ندارد؟ چرا دست های ما فاقد آن نیروی سازندگی است که می تواند برای آشتی دادن زندگی روزمره با کتاب، طرحی نو در اندازد؟ چرا... آرزو داریم ما هم روزی، دور از هیاهوی شهرهای شلوغ و نامهربان و کتاب های گران و نمایشگاه های از یاد رفتی، با روستایی رویرو شویم فراموش ناشدنی، سادگی، شادایی، دوستی، کتاب و ادبیات... آن دهکده به نام صاحب اولین دست های سالم و سازنده نام گذاری خواهد شد. شاید ما هم سعادت داشته باشیم تا با گزارشی در همین صفحه، تولدش را به شما مژده دهیم.

ترجمه ی سعید خاموش

مونتولیو دهکده ای است در فرانسه که در آخرین سال های قرن بیستم رو به افول و انقراض بوده ولی حالا با جذب کتاب فروش ها و گرافیسیت ها و صداهای توریست در سال، جان گرفته و شور و حالی پیدا کرده است.

دوازده سال پیش وقتی میشل بریان طرحی ریخت تا مونتولیو را نجات دهد، این دهکده فرانسوی مرده بود و همه از آن کوچ کرده بودند. مونتولیو که بین دو رودخانه در کوهپایه های کوهستان سیاه در جنوب شرقی فرانسه واقع است، به خاطر باغ های زیتون و معادن آهن و بعدها به دلیل کارخانه پارچه و کاغذ سازی اش سرپا مانده بود. ولی از دهه های ۱۹۶۰-۱۹۷۰ به این سو، این دهکده قرن هجدهمی از رونق افتاد و به دهکده اشباح تبدیل شد.

در سال ۱۹۶۷ در کارخانه پارچه و کاغذ سازی اش را تخته کردند- در دیوار کارخانه به مرور زمان شکم داده دیوار هایش پوسته انداخت، میله ها و لوله های زنگ زد و همان تک و توک مغازه های دهکده نیز خالی از مشتری شد.

بزان، صحاف اهل کارکاسون در سفری به ولز (بریتانیا)، تحت تاثیر رونق دهکده ای به نام می- آن- وای قرار گرفت و برای زنده کردن مونتولیو آن را سرمشق قرار داد. ریچارد بوث، مقاطعه کاری بریتانیایی زمین ها و املاک آن دهکده مرده ی ولزی را خرید و با تبدیل کردن شان به کتاب فروشی به آن شهرک جان داده بود در حال حاضر در می- آن- وای ۳۵ کتابفروشی وجود دارد که کتاب های مستعمل و کمیاب می فروشند بوث که بعضی او را امپراطور

شب و روز برای دعا می کنم

درباره کتاب شعر آفرینای معاصر

گزیده و ترجمه فریده حسن زاده (مصطفوی)

۱- احساس می کنم معنای «باز آفرینی» در یافته ام، هنگامی که به ضیافتی شورآفرین از شعر شاعران ملیت های دیگر، دعوت می شوید قطعاً حضور همان واژه است که لذتی بی پایان را هدیه می کند. حتی گاهی تصمیم می گیرید شعر را بخوانید بی آنکه به معنایش توجهی داشته باشید، این موسیقی و ضرباننگ کلمات است که لحظه هایتان را سرشار می کند، شب های بسیار / چه بسیار هراسیده ام / از صدای آن سوری میله ها / در تاریک روشن سپیده دم / پیش از



در سرزمین آفریقا به وسیله اروپاییان پرورش یافته اند. گویی یک اهل قلم در جهان سوم تنها موظف است مشکلات عدیده اقتصادی و اجتماعی سیاسی جامعه اش را چون یک رسانه خبری انعکاس دهد. آیا هنگامی که اشعار یک کشور توسعه یافته در جنگی جمع آوری می شود، به خواننده اطمینان داده می شود که مضامین آثار کنترل شده و ترجمان آلام دقیقاً همان کشور است؟ یا تنها به محل تولد آفرینندگان آثار توجه می شود؟ قوام تکرومه می گوید: عواملی که ما را به یکدیگر پیوند می دهد بسیار نیرومندتر از موجباتی است که اسباب تفرق ما را فراهم ساخته است. هدف عمومی ما بایستی حریت، ترقی و شکوفایی آفریقا باشد. و همین اهداف و وظایف است که از درون قاره بر دوش شاعر سنگینی می کند، از بیرون هم دشمنان دیروز و دوستان امروز، از او می خواهند که رنج هایی را که دیروز بر او تحمل کرده اند، امروز به صورت اثر ادبی تحویل دهد. پس ای سرزمین شکفت انگیز اتو و دیگر ساکنان جهان سوم، هرگز به آزادی دست نخواهید یافت. تو آزاد نیستی که آنچه می خواهی بسرایی حتی زمانی که دامن تنگ آور استعمار نیز برچیده شده، پادشاهی باشد عشق ایت آفریقایی باشد و پای احساس ات را ببندی به روزی سلول ات.

بسیار کنجکاویم بدانم مترجم این کتاب در گزینش آثار، چه معیارهایی را در نظر گرفته است؟ آیا ممکن است اشعار با ارزشی به دلیل «آفریقایی نبودن» کنار گذاشته شده باشد؟

آفریقایی است، شعرهای او گرچه چون داوید دیوب اندوهگین است، اما آرام است و با احساس، نامت را صلا خواهم کرد، نامت / نامت را رسا و آنگین، خطاب خواهم کرد نامت / نام تو، نرم و خوشبو همچون دارچین، عطری که در آن / لیموزاران به خواب فرو می روند

از شعر نامت را-
بیراگر دیوب شاعر دیگر ستگال، در آثار اندک خود ما را از فناپذیری روح انسان آگاه می سازد، گویی مردگان از زنده ها، زنده ترند و هر گاه که به موجودات شیرین بر می خورم، موجوداتی با قلب های سیاه / هر گاه که به موجودات حقیر بر می خورم، موجوداتی با قلب های سیاه / پیشاپیش من ارواح نیاکاتم ظاهر می شوند / حامی و نگاهبان من

از شعر روزه می سفر - صفحه ۲۴۰
با این همه، مذهب سیاه، روح سیاه و محرومیت های آفریقا، فقر و جهالت و مظاهر استعمار و... به خودی خود نمی تواند ارزش شعری محسوب شود. به همین دلیل اشعاری از این مجموعه را بیشتر می توان دوست داشت که احتمالاً خیلی وابسته به مظاهر زندگی در آفریقا نباشد یا بتوان بدون در نظر گرفتن زندگی سراینده اش، آن را از آن خود دانست.

۳- اما چه چیز یک شاعر آفریقایی را او می دارد که تنها شاعر آفریقایی باشد؟ آموختن یوردمن سبیل نویسنده کتاب ادبیات نو آفریقایی پس از مردود ساختن اشعاری از شاعران آفریقا می گوید: این آثار متعلق به ادبیات اروپایی می باشند زیرا هیچ کدام ترجمان تمدن و فرهنگ آفریقا نیستند زیرا در اروپا

آن که گام های ننگبازان خواب را بر آتش باند آرزوی کش و قوس رفتن در بستر / و خمیازه کشیدن / و رویی دلپذیر غروب های بازگشت به خانه / خسته از کار...

(از شعر زندانی - کوفی آوونو)

و یا لحن حماسی و شکوهمند ترانه پنهان (ای ایگ ایگ) که کلام هیمن شعله و سرسبز می زند از کوزاندن استخوان هایت؟ یا لحن سرد و بی اعتنائی شعر اخبار وطن هنگام روایت پیام هایی که از وطن می رسد، که با طنز تلخ درون شعر کاملاً هماهنگ است؛ هبسر عزیزم / حال و روز من شکر خدا خوب است / شب و روز برای دعا می کنم... و صوم جان من حسابی قد کشیده ام / برایم شلوار و کفش تازه بفرست، احمد تیجانی - سیزه

۲- و تا زمانی که تو خاک سرخ و تلخ آفریقا را زیر پالکد مال می کنی / بگذر این کلمات دلنگ را با ضرباننگ گام های بی قرار تو زمزمه کنم / زیرا من این جا، در تبعید، پس تنها و بی همزبانم از شعر خاتن - داوید دیوب

داوید دیوب متولد فرانسه، هنگامی که خاک سرخ و تلخ آفریقا را با گام های آهسته و بیقرار و جوان خود لمس می کرد، تنها یک مسافر بود و چندان آکنده از اشعاری تلخ و خشمگین، اندوه او شعر خطبه ای اش را سرشار می ساخت. شعری که کاملاً متفاوت بود از هم وطن دیگرش، لئوپولد سدر استورگور.

ستورگور که حق خود را از سیاست باز پس نماند - سال ها ریاست جمهوری ستگال را به عهده داشت - سردمدار نهضت سیاه بود و با گلچینی از بهترین اشعار آفریقا، شاعران این قاره را به جهان شناساند. ستورگور معتقد است: «عاطفه و احساس یک چیز